

تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۲۵

نامدار گمنام

بررسی متن بلاغۀ المراد فی طریق الأوراد اثر عیدعاشق خبوشانی (جشنی)

صوفی و عارف سده‌های هفتم و هشتم هجری قمری (زنده در ۷۱۹ هـ. ق.)

علی محمد مؤذنی^۱

زهیر طیب^۲

چکیده:

بلاغۀ المراد فی طریق الأوراد متنی کهن و ناشناخته با موضوع تعلیم آداب سلوک عرفانی به مریدان است. این کتاب توسط شخصیتی ارجمند اما بی‌نام و نشان از رجال صوفیۀ قرون هفتم و هشتم هجری قمری خراسان به نام «عیدعاشق خبوشانی» با تخلص شعری «جشنی» نوشته شده است. کتاب حاوی ویژگی‌های دستوری و واژگان و ترکیباتی بدیع از نظم و نثر خراسان است که برخی از آن در سایر آثار ادبی این دوره، تکرار نشده است. از ویژگی‌های شاخص این اثر، مدت تألیف آن است که تماماً در طیّ سه روز به رشته تحریر درآمده که در متون ادبی از استثنائات است. نویسنده خود از مشایخ صوفی و از شاگردان شیخ حسن شمشیری صوفی شهیر قرن هفتم است. بلندای عرفانی نگاه نویسنده از خلال متن هویدا است چنان که گاه نویسنده با پرهیز از افشای اسرار الهی دم فرو می‌بندد. در این نوشتار تلاش می‌شود تا ضمن آشنایی با مؤلف و اثر او، شمّه‌ای کوتاه درباره سرشت ادبی و مفاهیم فرهنگی این کتاب در کنار مباحث نسخه‌شناسی و کتابشناسی آن، بیان شود.

کلید واژه‌ها:

عرفان، تصوف، بلاغۀ المراد، جشنی، خبوشانی، عاشیق، آداب مریدی.

۱- استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. نویسنده مسئول: moazzeni@ut.ac.ir

۲- پژوهشگر دوره پسادکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران. tayyeb@ut.ac.ir

پیشگفتار

اقبال عمومی به تصحیح نسخه‌های خطی پارسی خوشبختانه در روزگار ما، شتاب چشمگیری داشته است. هم‌اینک دهها نسخه خطی پارسی و عربی در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های مختلف ایران و جهان در دست تحقیق و تصحیح قرار دارد که بخش قابل‌ذکری از آنها، متون عرفان و تصوف و گروهی از دست‌نوشته‌های این موضوع، در حوزه صوفیانه‌های خراسانی به رشته تحریر درآمده‌اند. در این نوشتار یک دست‌نویس کهن که نویسنده و اثرش در ژرفای تاریخ پنهان مانده بود را به تعریف می‌نشینیم و ابعاد ادبی و معنایی این اثر صوفیانه و عرفانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ادبیات (پیشینه) پژوهش

برخی از کتاب‌های حوزه عرفان و تصوف، تهذیب‌الأسرار ابو سعد خرگوشی، شرح مثنوی ملا مصطفی سروری استانبولی، البیاض و السواد سیرجانی؛ سلوة العارفين ابو خلف الطبری می‌باشد. در گذشته نیز کتابهای لمع ابو نصر سراج و تعرف کلاباذی و رساله قشیری و کشف المحجوب هجویری به دست توانای محققان ادبی احیا و به جامعه عرضه شده است.

این کتاب‌ها گاه به مبانی و اصول عرفان و تصوف، گاه به گزارش حال صوفیان نامدار و حکایات آنها، گاه به اقوال صوفیان بزرگ و گاه به تعلیم آداب صوفی‌گیری و جنبه‌های رازآلود این نحله عرفانی پرداخته‌اند: برای نمونه رساله قشیری، متنی راهبر و مرجعی منظم برای تصوف خراسان در سده‌های بعدی بوده که جبهات مختلفی از آیین صوفی‌گری را به زیبایی هر چه تمام‌تر طرح و ارائه کرده است. (حسن انصاری و زابینه اشمیتکه، درباره روایتی تازه از رساله قشیری: در دست چاپ). هرچند آتش ابوسعید خرگوشی و کتاب او در دل صوفیان آنگونه که رساله قشیری با مدرسه صوفیه الفت یافته، در نگرفته است اما نقش ابو عبد الرحمان سلمی و علی بن عثمان هجویری غزنوی در گردآوری و تصنیف اقوال و احوال و آراء صوفیان خراسان و شعب آن در مواجهه با تصوف سنت بغداد از جمله «ملامتیه» و «اهل حکمت» قابل اشاره است.

بیان مسأله و روش تحقیق

یکی از متون کهن نویافته که از دل کتابخانه‌های آناتولی کشف گردیده است، بلاغة المراد فی طریق الأوراد اثر عید عاشق خوبشانی کتابی در ده باب همراه با اشعار فراوان با موضوع آداب مریدی در تصوف است که با توجه به ویژگیهای ادبی و معنایی آن در خور بررسی و احیاء است. نگارنده در پی تدوین تنقیحی از نسخه خطی این متن به نکاتی درباره آن پی برد که این نوشتار، محلّ

تعریف و طرح آن ویژگی‌ها و نکات است. روش تحقیق مبتنی بر تصحیح انتقادی متن و تشریح متن با منابع اقدم خارج متن بوده است. همچنین در بررسی‌های زبانی و ادبی، اتکاء بر شواهد متنی از متن اثر گردیده است.

تعریف مؤلف

نویسنده درباره خود و زندگی‌اش به سختی در متن سخن گفته است. «نام‌گزینی»، ویژگی همه سالکان عارف است و وی نیز از این خصوصیت، مستثنا نبوده است. می‌دانیم که بافت جمعیتی شهر قوچان عمدتاً از کردانی تشکیل یافته که با زبان کردی کرمانجی (بادینانی) تکلم می‌نمایند. (A. Manafy: 2005,P6) این قوم کوچندگان از غرب ایران امروز بوده‌اند. (جلیل جلیل: ۲۰۰۵، ۶) از سویی نویسنده، این کتاب را در شهر نهاوند که در غرب ایران قرارداد تألیف کرده است. (۵ راست و چپ) از این مقدمات می‌توانیم به این فرض برسیم که خاندان «عیدعاشق خوشانی یا خوبشانی» احتمالاً از گردان منطقه غرب و عراق عجم بوده‌اند که به قوچان کوچیده‌اند. این صوفی کوچنده، خویشان و اقوامی در صفحات عراق عجم داشته و همواره با این بخش از خاندان خود که در غرب ایران باقی مانده و مهاجرت نکرده‌اند در تماس بوده و با آنان رفت و آمد داشته است. این آمد و رفت‌ها، موجب سفر و اقامت‌های کوتاه و میان مدت خوبشانی در شهر نهاوند شده است. از روی قرائنی که در نگارش متن مشهود است و در ادامه از آن سخن خواهیم گفت می‌توان این فرض را مطرح کرد که احتمالاً خانواده خواهر نویسنده در نهاوند می‌زیسته‌اند و نیز بر پایه همین قرائن است که می‌توان حدس زد خواهرزاده او سیاهه اولیه این کتاب را پس از فوت مؤلف با خود از نهاوند به خوبشان منتقل کرده است.

مطلب دیگری که از قرائن و دلایل، مشهود است آن که وی رابطه حسنه‌ای با خانواده پدری خود داشته و آنها او را به اصطلاح قبول داشته‌اند. این موضوع از خلال علاقه‌ای که در جای‌جای اثر، خواهرزاده نویسنده (کاتب نسخه ما) در کتابت متن نسبت به وی ابراز می‌دارد و پیوسته آرزوی مغفرت و رحمت برای او از خدای مَنان طلب می‌کند و نیز از اهتمامی که به کتابت اثر او ورزیده قابل نتیجه‌گیری است. (۷ چپ، ۱۳ راست، ۳۰ راست، ۴۳ راست، ۴۳ چپ، ۵۴ چپ، ۵۷ راست، ۶۰ چپ، ۶۳ راست، ۷۸ راست، ۹۶ راست، ۹۸ چپ) و (۵ چپ، ۱۲ راست، ۲۳ چپ، ۲۴ راست).

مؤلف، در بین شاگردان خود مقبول بوده و از همین روست که آنان در سفر دراز شرق به غرب ایران از قوچان تا نهاوند را به همراه استاد خود سفر کرده و مدتی را در آن دیار زیسته‌اند و در آنجا تألیف این کتاب را از استادشان خواستار شده‌اند. خوشانی در کتابش چنین نوشته است: «چون درین دم، ساعت به ساعت برادران و اهل سلوک، التماس سفینه‌ها می‌کردند، بر حکم «تحابوا فی الله و

ابتغاء مرضاته» نه از سر شیخوئیّت و رعونت معونت ایشان برین مؤونت وجه ایشان به قدر استعداد، مجموعه‌ای در قلم آورد و مقصود آن است که به قدم درآید و غرض، دعاء برادران است که سعادت دو جهانی در آن است.» (۴ راست و چپ)

مؤلف، به صراحت خود را عیدعاشق خوشانی یا خوبوشانی خوانده است. عاشیق، عاشق یا آشیق (به ترکی آذربایجانی: Aşıq، به ترکی استانبولی: Aşık، به ارمنی: Աշիկ، به گرجی: აშიკი، به انگلیسی: ashugh، به یونانی: ασίκης) نغمه سرای سیّاری است که ساز می‌نوازد و آواز می‌خواند و معمولاً از وجهی صوفیانه و عارفانه و دنیاگریزانه برخوردار است. پیش از رواج واژه عاشیق، با لغت ترکی اوزان (ozan) از این گروه یاد می‌شد. (Studies on the Soviet Union: 1971, P. 71)

عاشق‌ها نوازندگان اصیل و حرفه‌ای گرد خراسان هستند که این هنر را نسل به نسل به میراث در اختیار دارند. سازهای آنها عبارتند از کرنا، سرنا (پیق)، دهل، دوزله (قومشه) و کمانچه. آن‌ها کار نوازندگی و آموزش رقص به جوانان را بر عهده دارند اما خوانندگی و سرایندگی، جزو وظایف آنها نیست. (توحلی: ۱۳۸۵، ۱۱۳-۱۰۶)

محدث می‌نویسد: درگذشت عیدعاشق بین ۷۱۹ تا ۷۳۸ بوده است (محدث: ۲۰۰۵، ۴۷-۴۹) چرا که کتاب در تاریخ ۷۱۹ ق تألیف شده و نسخه هم مربوط به ذی‌قعدة سنه ثمان ثلاثین و سبعمائه ۷۳۸ ق در خوبوشان / خوشان (کوچان / قوچان) می‌باشد. (محدث: ۲۰۰۵، ۴۷-۴۹) اعتقاد به وحدت وجود و تأیید و ترویج سماع و باور به مذهب اهل سنت از خلال مطالب این اثر، دریافتنی است.

دیگر آثار مؤلف

علاوه بر «دفتر اشعار جشنی» که در همین نسخه در ادامه این کتاب آمده و قبلاً جلال محدث به تصحیح آن همت گمارده است چنانچه از نوشته‌های خوشانی در همین اثر برمی‌آید وی را اثری به نام «لابالی‌نامه» بوده است که محدث به آن اشاره نکرده است:

«و این حکایت در کتاب لابالی‌نامه به شعر درآورده‌ام موجب فراغت دل عاشقان.» (۶ - راست) جشنی از کتابی به نام کفایة السّالکین که محدث هم آن را ذکر کرده در موضوع همین اثر اما مفصل‌تر یاد می‌کند:

«... و بزرگی فرموده است در بسیار خوردن، هزار آفت است و در اندک خوردن، هزار راحت و

یک یک را شرح نتوان داد که این مختصر، حمل آن نکند و اگر کسی زیادت خواهد در کتاب کفایت السالکین که تصنیف این ضعیف است طلب کند.» (۳۳ راست و چپ)

خاستگاه اثر

ولایت خوبشان در کشور ایران و در استان خراسان رضوی سابق و خراسان شمالی کنونی قرار دارد. این ولایت، دو شهرستان اصلی قوچان و فاروج را در بر دارد و نام محلی آن، خوشان و قُچون است. نام‌های دیگر این منطقه، استُوا، خوبچان، خوچان، خوجان و قوچان می‌باشد. قوچان (کوچان) شهری است که از کوچ گردان و اقوام دیگر در منطقه پر آفتاب استوا (نام کهن قوچان) شکل گرفته است. (پاپلی یزدی: ۱۳۷۱، ۸۰) خوبشانی یا استُوا، یکی از ولایت‌های دوازده‌گانه ربع نیشابور خراسان بوده است. مرزهای این ولایت به حدود طوس (در شرق)، نسا (در شمال)، نسا (در غرب) و ارغیان (در جنوب) می‌رسیده است. (حاکم نیشابوری: ۱۳۷۵، ۲۱۷)

معجم البلدان، این ولایت (استوا = خوبشان) را دربرگیرنده ۹۳ روستا (قریه) و نام قصبه (شهر مرکزی آن) را خوبشان (در برخی منابع دیگر: خوجان) معرفی نموده است. (یاقوت حموی: ۱۹۷۵، ج ۱، ۱۷۵)

ولایت خوبشان یا استوا را در جغرافیای امروز، به شهرستان‌های قوچان، فاروج و حدی از نواحی پیرامون آن، در استان‌های خراسان رضوی و خراسان شمالی ایران مطابقت داده‌اند.

سرچشمه‌های فکری نویسنده

قرآن و پیامبر (ص)

وسعت کاربرد آیات و روایات در این متن، قابل توجه است. چنانچه از مجموع نزدیک به ۳۷۰۰۰ واژه این کتاب، در حدود ۲۸۰۰ واژه عربی (قرآن و حدیث) در متن مندرج است که حدوداً ۷٫۵ درصد کل واژگان متن را در بر می‌گیرد.

مؤلف در مجموع در این متن ۲۲۶ صفحه‌ای (نسخه خطی)، ۲۵۲ بار به نقل از خداوند تعالی جلّ جلاله و پیامبر گرامی اسلام (ص) و صلحا، به نقل مطلب به زبان عربی پرداخته و تعلیقاتی که بر احادیث این اثر نوشته شده گواه احاطه خوبشانی بر حدیث است.

قول و فعل عرفا و صالحین

اخبار و گفتار این اشخاص نیز یکی از مصادر مهم نویسنده برای اثبات نظرات خود است. فهرست این اعلام که در پایان اثر آورده شده، می‌تواند نمود دقیقی از آب‌شخورهای فکری مصنف باشد. برای نمونه:

«چنان که شیخ این ضعیف، قطب الوقت، ترجمان الباری شیخ حسن الشمشیری دامت برکته در کتاب شرح فرموده است که مقصود از قمیصین، دنیا و آخرت است نه پنبینه و پشمینه.» (۱۴ راست) «چنان که شیخ الاسلام الامام. شیخ جنید بغدادی فرماید: کلمات المشایخ جنودُ الله فی الأرض.» (۱۴ راست)

«و چون بیضه‌ای از متصرف امرغ بیرون آید هرگز مرغی ازو بیرون نیاید و اگر همه مرغان عالم چنان که شیخ الشیوخ الاسلام شیخ نجم‌الدین رازی قدس الله سره فرموده است برو جمع شوند آن را به اصلاح نتوانند آوردن.» (۲۶ چپ) «و بدان که امام اعظم امام غزالی رحمت الله علیه فرموده است که وصیت در حال حیات از جمله بیداری است.» (۹۶ چپ)

اندیشه صوفیانه

خبوشانی عمیقاً در معارف و معارف صوفیانه غرقه است. وی به شهادت متن دل در گرو آموزه‌های ملامتیه دارد، همان مکتبی که دل شاعر بلندآوازه هم‌روزگار او، حافظ را هم برده بود. لایه‌های صوفیانه این اثر از جهت هم عصر بودن با حافظ، برای انطباق مدرکات و مفاهیم عارفانه و صوفیانه آن با اندیشه‌های حافظ کاربرد دارد. خبوشانی را می‌توان از نسلی برآورد کرد که شمس الدین محمد شیرازی از شاگردان مکتب آنان بوده؛ عالمانی عارف و دین‌مردانی زاهد و متخلق که مراد و دلبر جوانان جویای حق بوده‌اند و شوریده‌ای حق‌جو با ویژگیهای شگرف که چشمهای مریدان به صلابت روح و صفای باطن و نور دل او خیره می‌شود. نامدارانی گمنام که در مکتبشان انسان خاکی به بلندای آسمانی خود می‌رسد.

ملامتیه را ابوحنفص حداد نیشابوری (م. ۲۶۷ - ۲۷۰ ق) و ابوعثمان حیری (م. ۲۹۸ ق) و حمدون قصار (م. ۲۷۱ ق) بنا نهادند هرچند سهم حمدون بیش از یارانش بود و او را رئیس این طایفه برشمرده‌اند (حنفی، ص ۶۲۱). این طایفه بر آن بودند که باید به طرزی عمل کنند که ملامت و شماتت اطرافیان را در پی داشته باشد و از این رهگذر، به مبارزه و سرکوب نفس لعین دست یابند. خاستگاه اصلی این مکتب، خراسان بوده است. ملامتیه در طریقت خویش معتقد بودند که عبودیت را باید به خداوند اختصاص داد. از این رو سالک نه عمل خود را باید پیش چشم خویش آورد، نه عمل و نظر مخلوق دیگری را ملاحظه کند و بدگمانی به نفس را اولین قدم حسن ظن به حق که اصل معرفت است بدانند. از این جهت ملامتیه در اخلاق و معاملات عمداً سعی می‌کرده‌اند

۱- اسم مکان عربی به معنی حیطة و محدوده تصرف.

که برخلاف زاهدان و پشمینه‌پوشان عصر خویش از حیث لباس و رفتار و احوال ظاهری با سایر مردم تفاوت نداشته باشند تا به ورطهٔ ریا و خودنمایی نیفتند و در عین حال پشت به قبله نماز نخوانند. مخصوصاً سعی داشتند که هرگز «در اظهار خیر و اخفاء شر نکوشند». آنان حتی برای آنکه به ریا و خودفروشی دچار نشوند، از اظهار قبایح و معایب نفس در نزد عامه خودداری نمی‌کردند و نفس را همواره متهم و ملوم می‌خواستند. ملامتیان خویشتن را به عمد، موجب ملامت خلق می‌ساختند تا به هرگز به خویشتن خویش فریفته نشوند! (زرین‌کوب: ۱۳۹۵، ۸۸) اساس ملامتیه که در آغاز عبارت از محاربه با نفس و اقدام بر کتمان ح سنات نفس بود، بعدها تدریجاً دچار گسترش مفهوم و افراط شد و به مخالفت با افکار و عقاید و آداب و رسوم عامه، و حتی نوعی وقاحت و اباحه منجر شد.

ابوعبدالرحمن سلّمی در رسالۀ الملامتیه (زرین‌کوب: ۱۳۹۵، ۹۹، ۱۱۸، ۱۱۹) و ابن عربی در فتوحات مکّیه دربارهٔ اهمّیت مقام این طایفه مبالغه نموده و مقام آنها را به سبب مزید اتصال به حق یک رتبه تا مقام نبوت برشمرده است. (ابن عربی: ۱۹۸۵، ۳، ۱۵۳) وی مرتبهٔ آنان را شبیه مقام حضرت محمد (ص) بعد از معراج و هم‌رتبه با مقام موسی (ع) بعد از گفتگو با خداوند (تکلیم) برشمرده و گفته است: خداوند به سبب غیرت، احوال آنها را از خلق مستور داشته است.

ابوالعلاء عقیفی، دانشمند مصری، رساله ملامتیه را نشر داد و در باب ملامتیه تحقیقات بسیار کرد و قول ملامتیه را در سوءظن و تحقیر نسبت به نفس تاحدی متکی بر عقائد مجوس دانست، و ملامتیه را مانند اهل فتوت متأثر از تعالیم و عقاید مجوس شمرد ولی دکتر زرین‌کوب بیان می‌کند: حق آن است که طریقهٔ ملامتیه تحت تأثیر عقاید و تعالیم بودایی و هندی است نه مجوس و زرتشتی. (زرین‌کوب: ۱۳۹۵، ۸۹).

ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی جلابی هجویری (م. ۴۸۱-۵۰۰ ق) نیز در کتاب خود کشف‌المحجوب، بابی را به تعریف و تبیین این فرقه و شناخت پیشوایان ایشان تحت عنوان «باب بیان الملامه» (هجویری، ۱۹۲۶: ۶۸-۷۸) اختصاص داد.

این مکتب بر ذهن عرفای خراسان تأثیر بسیاری گذاشته و مؤلف نیز که از زاهدان و عارفان عصر خود بوده، از این قاعده مستثنا نمانده است. وی در کتاب خود، صریحاً به ملامتی بودن اشاره و توصیه می‌کند:

«اکنون بدان که (بدانک) اگر درویش بدان واماند که هر چیز که او کند خلق گویند نیک نیست، درویش هرگز به مقام درویشی نرسد. درویشان را با نیکی و بد چه کار؟ زیرا که از خلق نه فربه توان شد و نه نزار. اگر شخص، مقبول حضرت است، به دم و زُفان (زبان) خلق، مردود نشود و اگر مردود

است، مقبول نشود. کارِ عنایت، اصل دارد نه غایت، فصل.» (۷ راست و ۷ چپ)
«ای دوست! همه عالم درویش را خصم اند و او خصم خود است. باید که از خصمی خود به خصمی کس نپردازد تا کلاه سعادت برافرازد.» (۸ چپ)

براین اساس دیدگاه مصنف در رابطه با وصول الی الله متأثر از آموزه‌های همسایگان عقیدتی خراسان بوده است هرچند ظهور تام و تمام نفس زاکیه مؤلف و حالات خوش عرفانی وی از خلال کلمات شوق‌انگیز او در وصال حضرت دوست، ارزنده‌ترین متاع این کتاب به شمار می‌رود.

ساختار اثر

متن

اثر، متنی منثور گاه توأم با سجع و مزین به نظم است که در ده باب و ده فصل تبویب و تفصیل و ترتیب شده است. وی در بیان دلیل نگارش این اثر می‌نویسد: چه، این ضعیف دعاگو این سخن که می‌گوید توانست بی‌مشقت نوشتن و بی‌زحمات، فرا خلق گفتن و لیکن همه، اهل این معنی نباشند و مهمل شوذ و غرامت بر عاقل افتد، مقید مکتوب گردانیدم تا کوهی باشد در میان مبتدیان عاشق و مریدان صادق تا جز فرهاد صفتی که وسعت و وسع این جَبَلش نباشد برنتواند خورد و به زهر معانی آب دادم تا جز تشنه طلب، درد من نتواند گرفت و گوهری درین بحر انداختم تا جز غوآص و طالب، این گوهر را برنتواند آورد اگرچه پس از مرگ این ضعیف در هر مجلسی و مسجدی و خانقاهی برخوانند و لیکن بیشترین خلق ندانند و به عادت، سری جنبانند یعنی دریافتیم و آن اصل نیافت باشند. سخن دل به دل توان شنید و سخن جان به جان و سخن ایمان به ایمان. (۵ چپ)

متن، آنچنان درگیر صنعت پردازی ادبی و پیچیدگی بیانی نیست و مفاهیم صوفیانه در آن موج می‌زند. مؤلف در کار تکلفات ادبی نبوده و به جای آن اسرار سلوک عرفانی و شیوه ممتاز و وصول الی الله را برای مریدان نو جو بیان کرده است هرچند از هنرمندی ادبی نیز برکنار نبوده است و نثر مسجع و شعر را چاشنی معانی بلند مندرج در متن نموده است. مصنف در این راه از تمسک به آیات قرآن کریم، احادیث نبوی و اقوال صوفیان و ادیبان و حکیمان کوتاهی نکرده و احاطه او بر شواهد قرآنی و حدیثی قابل ذکر است. اشاره به ده‌ها روایت عرفانی از زبان پیامبر اکرم (ص) در کتاب، شاهدی بر این مدعاست. وی از تلمیح جای‌جای این اثر استفاده کرده است.

هامش

مانند بسیاری از نسخه‌های خطی، در گذر زمان، دیگرانی که یا مالک نسخه بوده‌اند یا مطالعه‌کننده آن، آنچه را پیرامون متن به نظرشان می‌رسیده و ذکر آن را در کنار متن لازم می‌دیدند، در حاشیۀ نسخه می‌نوشته‌اند. در حاشیۀ این اثر نیز عباراتی غالباً به زبان ترکی عثمانی و گاه به زبان فارسی، شعر و نثر می‌بینیم، همچون این شعر:

ای برادر گر خرد داری تمام نرم و شیرین گوی با مردم کلام
هر که باشد ترش‌روی و تلخ‌گوی دوستان از وی بگردانند روی
(بدگو) از دشمن نباشد بر حذر عاقبت بیند ازو رنج و ضرر
در میان دوستان مسرور باش گر خرد داری ز دشمن دور باش

این دسته از یادداشت‌ها با قلمی متوسط از نظر ضخامت، و نوشتاری ریزتر از متن، در حواشی سفید جداولی که متن را در خود جای داده دیده می‌شود و در همه صفحات هم پیوستگی ندارد. گونه‌ای دیگر از یادداشت‌های قابل مشاهده در این نسخه خطی، توضیح واژگان و مصطلحات است که گاه به داخل جدول و بین سطرها هم نفوذ کرده است. مثلاً در کنار سطر که واژه لاوبالی با این رسم‌الخط خاص توسط کاتب اصلی نوشته شده، موشح، ضبط صحیح عربی آن (لا ابالی) را در حاشیۀ متن متذکر شده و در جای دیگری بالای واژه تنبیه، معنی آن «مهم و امر لازم» را نوشته است. (۵ پچ)

هامش‌نویس شعردوست (قلم متوسط)، جز در پنج برگ نخست اثر در سایر صفحات چیزی ننوشته است. یعنی یا اثر او را چنان جذب کرده که او را از فکرکردن به اشعار و گفتار بزرگان دیگر فارغ ساخته و یا موجبی او را از ادامه مطالعه اثر بازداشته است، اما هامش‌نویس شارح، تا پنج برگ با حضور جدی در کنار اثر و پس از آن با تراکمی کمتر در کتاب حضور دارد و هر جا تشخیص می‌دهد، در برابر واژگان متن توضیحی در حاشیۀ کتاب می‌نشانند. دستخط این حاشیه‌نویس هم در نیمۀ دوم کتاب به ندرت دیده می‌شود و در نیمۀ اول نیز آنقدر نیست که بتوان به‌عنوان یک حاشیه یا شرح مستقل به آن نگریست. هر دو هامش‌نویس، به قرینۀ عبارات ترکیبی که در خلال یادداشت‌هایشان بر نسخه نوشته‌اند، ترک تبارند و اثر را پس از انتقال کتاب به کتبخانه‌های عثمانی دیده و خوانده‌اند.

^۱- این واژه از نسخه افتاده است و با عنایت به مضمون و وزن شعر، به صورت قیاسی نوشته شده است.

زمان و زبان اثر

نگارش

نویسنده جایی در مقدمه بیان کرده که این کتاب را در سال ۷۱۹ هجری قمری تألیف کرده است. وی صریحاً گفته که کتاب را تماماً «در سه روز پیاپی» به رشته تحریر درآورده که جالب توجه است.

سنة تسعة عشر با سبعمائه مه شوال، ختم افتاد نامه
به رسم صوفیان بنیاد کدم به اسم طالبان، آمد اقامه
به سه روز این کتاب نیک نامی بگفتم گشت فارغ نوک خامه
نه بهر آن سخن آغاز کردم که بخشندم همی اسب و عماله
ولی بر دعا و یادکاری^۱ که تا گویند دعایم خاص و عامه
(۵ راست)

وی در ادامه بیان می‌کند: «غرض ازین تذکره، دعا بود و مراد آنکه (آنک) چون نام این فقیر ضعیف مستمند در خطه مبارک نهند پیوند کند از برکت آفتاب اصحاب و آن درویشان خالی نماند. اَللّهُمَّ بَلِّغْنَا بَرَکَتَهُمْ» (۵ راست و چپ) و با این گزارش محل نگارش کتاب را شهر نهند عنوان می‌کند.

کتابت

می‌توان پنداشت که خواهرزاده مؤلف و کاتب جوان این اثر در خانواده‌ای فرهنگ‌دوست و دانشی بالیده باشد، چرا که این خاندان فرزندان را به مدرسه علمیه و خانقاه فرستاده‌اند. هرچند، گاه به دلیل ناآشنایی با دقایق و ظرایف زبان عربی، خطاهای املائی قابل اغمازی از طریق کاتب به نسخه راه یافته است اما خواهرزاده جوان در مجموع، به خوبی از پس حجم فراوان لغات و اصطلاحات و تعبیرات علمی و عربی مندرج در سیاهه نخستین اثر برآمده و فضل او اجمالاً از لا به لای سطرهای این نسخه خطی هویدا است.

تاریخ کتابت نسخه خطی شناخته و بررسی شده از این اثر، ذی‌قعدة ۷۳۸ قمری، اندکی بعد از وفات نویسنده بوده است. با توجه به قرابت زمانی، کاتب، اثر را از روی نسخه‌ای که احتمالاً نسخه خط مؤلف بوده نوشته است. قرینه دیگر بر کتابت نسخه از روی سیاهه نخستین اثر و دست‌نویس و مسوده مؤلف، کاربرد فراوان ضمایر و تعابیری است که جای پای خود مؤلف در اثرند. تعابیری چون

^۱- یادگاری.

«این ضعیف...» که نزدیک به یکصد بار در متن اثر آمده، مؤید قلم‌فرسایی مؤلف بر نخستین سیاهه اثر است. (برای نمونه: ۵ چپ، ۱۴ راست، ۳۳ راست و چپ)

در نسخه مورد بررسی ما هنگامی که تعبیر معطوف به مؤلف از جمله در آغاز سروده‌های خود مؤلف، نام وی ذکر نشده، کاتب جوان جای خالی آن را با «له غفر الله له» (۱۳ راست) و «له قدس الله سره» (۱۲ راست، ۲۳ چپ) پر می‌کند که به وضوح افزوده کاتب است.

اطلاع دیگری که نسخه به ما می‌دهد آن است که اگرچه خوبشانی یا خوشانی در نهادند این کتاب را نوشته است اما نسخه پیش روی ما که بیاض و پاک‌نویس است، در شهر خوشان (قوچان) کتابت شده است.

نسخه خطی اثر

تنها نسخه شناخته شده از این اثر همین نسخه است که در کتابخانه سلیمانیه استانبول (ترکیه) در مجموعه حسنوپا شا به شماره ۶۶۵ فهرست شده است. در صفحه نخست اثر برخی از ترقیمه‌ها خراشیده و محو شده‌اند. اما نام بیگ رستم احمد محمود شروانی به وضوح در آنها باقی مانده است. شاید کسی که آخرین خریدار کتاب بوده، از وجود اسامی دیگر خوشنود نبوده است.

همچنین این بیت عربی بر تارک کتیبه آغاز کتاب نقش بسته است:

روحک روحی و روحی روحک من رأی روحین حلاً فی البدن؟

این رباعی زیبا نیز در آن نوشته شده است:

ای ناله پیر خانقاه از غم تو وی گریه طفل بی‌گناه از غم تو
حیران حیران گدا و شاهان از غم آه از غم تو هزار آه از غم تو

واژه «الاولیاء» در نام کتاب هم در این امحاء، موضوع محو قرار گرفته است.

در ذیل نام کتاب عبارت تصنیف الشیخ العالم العارف المجذوب السالک سیدی و خالی ترجمان الربانی العاشق الخوشانی قدس الله روحه العزیز دیده می‌شود.

از واژه «خالی» در این عبارت عربی، متوجه ارتباط نسبی بین نویسنده و مؤلف اثر می‌شویم. (۲)

چپ)

نسخه در ۱۲۲ برگ در قطع رقعی تنظیم شده است. حاشیه متن، جدول کشی ساده‌ای با مرکب سرخ دارد و تمام متن، خوانا با جوهر مشککی و به خط ریحان نوشته شده است. این خط به لطف نرم افزارهای نوین در کتاب برای تمایز متون عربی با متن فارسی کتاب، به عبارات عربی اختصاص

داده شده است.

این ترکیب، حتی دویست سال بعد در همان شهر و بر تارک نسخه خطی دیگری با همین موضوع که توسط یک خوشانی دیگر نوشته شده قابل مشاهده است و انگار آداب‌نویسی برای درویشان در آن خطه به سنتی دیرپا بدل شده است: «رساله آداب درویشی از کمال‌الدین حاجی محمد خوبوشانی (م. ۹۳۸ق) با این عبارت آغاز می‌شود: این رساله در آداب درویشی از فیاض حقایق پناهی مرشد عالم ربّانی کمال الملّت والدّین حضرت شیخ حاجی محمد خوبوشانی قدّس سرّه (است)». (محدث: ۲۰۰۵، ۴۷-۴۹)

زبان اثر

اثر، مشحون از فواید زبانی و ترکیبات بدیع و شیرین فارسی است که برخی از آنها را در این مجال می‌آوریم اما آشنایی با همه آنها متوقف مطالعه خود اثر است.

واژگان کهن فارسی

«خاطر نخرشد» به معنی: خود خوری نکند (۶ چپ)

«روی، سرکه نکند» به معنی: روی در هم نکشد و ترش نکند (۶ چپ)

«میندیش» به معنی نگران نباش و نترس (۶ چپ)

«شرم ندارد» به معنی حیا نمی‌کند (۷ راست)

«از خلق، خفاشی کردن» به معنی انزوا و کناره‌گیری در بیت:

چنان در راه او می‌رو که کس را با تونبود کار اگر مردی طریقت را، بکن از خلق خفاشی
(۶ چپ)

«گرفت کردن» به معنی خرده گرفتن: «اگر جماعتی گرفت‌کنند که چرا نام زنان در میان نام مردان آوردند، جواب گوئیم تفاوتی نکند». (۱۹ راست)

«نایافت» به معنی نفهمیدن و نیافتن اصل معنی: اگرچه پس از مرگ این ضعیف در هر مجلسی و مسجدی و خانقاهی برخوانند و لیکن بیشترین خلق ندانند و به عادت، سری جنبانند یعنی دریافتیم و آن اصل نیافت باشد. (۵ چپ)

«نه به گمانم» به معنی: یقین دارم. «اگر شیخ گوید به مرید که من به درجه پیغامبرانم گوید من درین معنی نه به گمانم بل خاک پای مردانم» (۲۶ چپ)
«دیو دبیر» به معنی دعانویس و جن گیر در این بیت:

بیمار شدم زود طبیبم به سر آرید دیوانه شدم «دیو دبیرم» به بر آرید
(۲۷ چپ)

حرف ربط «چرا زیرا»

کاربرد این حرف ربط در آثار ادبی نادر است. در هیچیک از فرهنگ‌های بزرگ لغت از جمله دهخدا و مصادر آن، خبری از این حرف ربط سببی وجود ندارد. در کتب دستور لغت فارسی، تازه و کهن، هم اثری از این حرف ربط نیست. اما در کتاب حاضر، این حرف ربط در پنجاه موضع به کار رفته است و این نشان می‌دهد که حرف ربط مذکور، تداول و رواج و سیعی در گفتار و نوشتار آن روزگار داشته است.

پیدایی این حرف ربط سببی، یکی از ارمغان‌های زبانی و ادبی مطالعه این کتاب به شمار می‌رود و نمونه‌هایی از کاربرد آن در ذیل می‌آید. گمان اولیه بر بکارگیری جداگانه دو جزو این ربط بود اما در ادامه اتصال آنها به یکدیگر در کاربردهای متن، روشن شد:

«درین حالت چنان که گفتم محمود گنجه وار، این اسرار از همه کس مخفی می‌کردم چرا زیرا که عقول بعضی خلاق در ناقصات باشد و هرگز کلم حقیقت را استماع نکنند و نتوانند کرد و نتوانند شنید.» (۹ راست)

«مَنْ كَثَرَ كَلَامَهُ كَثُرَ خَطْوُهُ» (محمد باقر مجلسی: ج ۷۱، ح ۲۸۶) و تکثیر نطق، خوش است و دل را مفرش است و لیکن نادان را ناخوش است و در جانش از آن، آتش است چرا زیرا که در نمی‌یابد.» (۱۵ چپ)

«اما شیخ باید که در ابتداء مجاهدت، شراب تلخ در کامل مرید نریزد تا نفس اماره‌اش از راه مستقیم، نگریزد چرا زیرا که طفلی را پرورش به شیر باید کرد.» (۲۳ راست)

«بسیار کسان باشند از اهل مشایخ که ایشان شیخ کامل باشند چرا زیرا که علم را عامل باشند.»
(۲۹ چپ)

«تفکر در ذات، کفر محض است و در صفات اسلام، محض چرا زیرا که صفات، دلالت بر ذات می‌کند و ذات، دلالت بر صفات.» (۳۶ راست)

«هرچه در عالم فنا می‌کند در آینه عالم بقا باز خواهد دید چرا زیرا که آخرت، آینه عالم سفلی است و آینه عمل است.» (۴۴ چپ)

«و هر عامی در وی ذمی کرد اگر چنان که می‌روی و ایشان را از حقیقت آن سخن اعلام می‌کنی هب است چرا زیرا که نمی‌شنوند.» (۵۲ راست)

«و هر اولوالعزمی را این ملامت به قدر بوذه است و هر اصحاب و اتباعی را این خوشه از آن خرمن رسیده چرا زیرا که سلامت در ملامت است.» (۵۳ چپ)

ذال فارسی (معجم)

تألیف این کتاب در دوران رواج کاربرد ذال فارسی یا مُعْجَم بوده است. درباره سبب کاربرد این حرف، نظرات گوناگونی داده‌اند که جای آن در این نوشتار نیست اما شواهد این کتاب حاکی از تداول و رواج این حرف در قرن هشتم هجری می‌باشد.

ذال فارسی یا معجم در دو جا در کتب قدیم به کار می‌رفته است:

نخست هرگاه قبل از آن حرفی متحرک به حرکات کوتاه آمده باشد. مانند: باشد، بشود، گذرد دیگر آن که بعد از حروفی که پایه صداهای بلند هستند (ا - و - ی) بیاید. مانند: استاذ، شنید، گشود

در برابر این حرف، دال فارسی در جایی به کار می‌رود که پس از حروف ساکن و بی صدا آمده باشد. مانند: مرد، خورد، سرد

این شیوه تا قرن هفتم در سراسر ایران، کاربرد شایعی داشته است اما پس از این عصر به تدریج از سمت ماوراء النهر رنگ باخته و از میان رفته است. (نک: جوینی: ۱۳۹۶، ج ۱، ۷۳ و ج ۲، ۸۰)^۱ اما در اکثر ایران در اواخر قرن نهم ذال معجمه کاملاً به دال مهمله (بدون نقطه) بدل شده و به استثنای واژگان محدودی چون پذیرفتن و گذشتن و تذرو، اثری از این حرف بر جای نمانده است. (نذیر احمد: ۱۳۵۰، ۷۷-۱۹)

بسامد ذال در این متن مطابق شمارش رایانه‌ای، ۳۱۵۶ عدد است که از آن میان ۵۴۱ بار به صورت «وذ»، ۷۶۸ بار به صورت «یذ» و ۳۰۵ بار به صورت «اذ» است.

اینک نمونه‌هایی از ذال فارسی متن را در اینجا مرور می‌کنیم:

«أما بعد بدانید ای برادران دینی و یاران یقینی - زادکم الله فی الهدی و خصکم لمحبة المولی - که مدتی روزگار برآمد که این ضعیف فقیر در پرده انوار و عظمت جلال که لا اله است مقید و مُصِید بودم.» (۳ راست)

^۱ - ظهیر فاریابی سروده است: احفظ الفرق بین دال و ذال فهو رکن بالفارسیة معظم کلّ ما قبله سکون بلا «وای» فهو دال و غیره ذال معجم
خواجه نصیر الدین توسی می‌گوید: (دهخدا: ۱۳۷۷، مدخل ذال)

انان که به فارسی سخن می‌رانند در معرض دال ذال را نشانند

ما قبل وی آر ساکن و جز «وای» بود دال است وگر نه ذال معجم خوانند.

«گفت: ای پسر، شنیدی؟ گفت: آری. گفت: کار اهل دانش با اهل غفلت، چنین است.» (۷)
راست)

«اگر شخص، مقبول حضرت است، به ذمّ و زُفان (زبان) خلق، مردود نشود و اگر مردود است، مقبول نشود.» (۷ چپ)

بودِ خود نابود گردان پس بودش بود شو زان که چاره کارت ای جان، جز ره ناپود نیست
(۷ چپ)

ادبیات اثر

فهلویات

مردم قوچان به لهجه‌ها و زبان‌های مختلفی از جمله و با وسعتی منحصر به فرد، کورمانجی، صحبت می‌کنند. کورمانجی سرشتی قدیمی‌تر و اصیل‌تر را نسبت به دیگر گویش‌های کُردی حفظ کرده، چرا که دیگر زبان‌های کُردی به خاطر نفوذ درازمدت فارسی و شاید جذب یک زیرلایه مشخص ایرانی، دستخوش دگرگونی‌های چشمگیر شده‌اند. (Asatrian: 2009, 1-57. p.12) این موضوع، شاه‌کلید درک سفر و اقامت نویسنده بین قوچان خراسان و نهاوند همدان است. نویسنده، هم به قاعده منطقه سکونتش در شرق ایران و هم به واسطه محلّ توطّن خاندانش، به نهاوند سفر کرده و این کتاب را در آنجا نوشته است. مؤلف از طوایف کُرد قوچان بوده و این موضوع را دو قرینه دیگر یعنی نام او عیدعاشق و ابیات با لهجه محلی موجود در این کتاب تأیید می‌کند. این ابیات که از گونه فهلویات (دوبیتی) بوده و لهجه ویژه منطقه فهله را همراه خود دارد. نهاوند بخشی از این منطقه است. کاربرد فهله در سرزمین مادها به اواخر دوران اشکانی می‌رسد (تفضلی: ۱۳۸۵، ۱۱۹). دوبیتی‌ها به طور مرسوم در بحر هزج مسدّس مقصور با وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن سروده شده است.

نکنه جالب نظر، پراکندگی این دوبیتی‌ها در متن است که همگی در کنار هم و در دو سه برگ میانی نسخه آمده است:

«قطره بحریام و درّ شهسوار برّیام آژ مسلمانای و کفّار
ورد و سر غیبیام و سر اسرار لام لطفام و قاف قهر الف وار
(۸۲ چپ - ۸۳ راست)

اَمِن به غیب او آدی سرّ لولای شراب و عاشقانم کرد هَنّاک

نور محمدم دلاً مکان دی وژان نورم بدی او را منی پاک
(۸۵- راست)

و دردام آژ مقام لام الف لا دیم نوری آژ انوار تلالا
خون کیان و دلم اوذر به پالا کدام اوپا که نه ژیری نه بالا
(۸۷- راست)

از او بازام ازو بازام ازو باز که گرد لامکانم کرد پرواز
اهل رازام و آژ حق مکرون راز نازنینام و او حق مکرون ناز
(۸۸- راست)

و دو مورد دیگر در برگ اخیر الذکر.

تخلص شاعر

مؤلف، ۳۹ مرتبه خود را جای جای کتاب و در خلال اشعارش «جشنی» خطاب و معرفی می‌کند،
از جمله:

ایا جشنی بیچاره درین ره بی نشان می‌رو چنان درگور رو زینجا که قلب مور نخراشی
(۶ راست)

مژده بده‌ای اخی که جشنی عاشق اسرار فروش آید، در بحر وصالم من
(۲۷ راست)

صاحب عارفان کن ای جشنی که دل رفع او نه پست دهد
(۵۰ چپ)

جشنیا اندر طریقت چشم دل را بر گشا بشنو آن اسرار معنی با سر گفتار شو
(۶۳ چپ)

جشنی اگر عقل و بصیرت، توراست خیز بران از دو بصر، جوی خون
(۹۹ راست)

امثال و ضرب مثل

کاربرد امثال و حکم برای انتقال مفاهیم از دیرباز مورد توجه نویسندگان بوده است. غیر از آنچه در متون الهی و آسمانی دیده می‌شود تقریباً تمام ادیبان از این صنعت استفاده کرده‌اند. هر چند آن طور که علامه دهخدا در مقدمه اثر ارزنده خود، امثال و حکم بیان می‌دارد: تعریف شایسته و

بایسته‌ای از مثل در کتاب‌های ادبی وجود ندارد. مفسرین کلام وحی در بیان مفاهیم آیات الهی و قصص انبیاء بارها از این شیوه بهره برده‌اند. (سیوطی: ۱۳۸۷، ج ۱۲، ۶ و ۱۳ و ۱۵) در این اثر که مشحون از مفاهیم و تعالیم الهی است نیز شاهد استفاده مؤلف از امثال هستیم که مواردی از آن از امثال و حکم عادی و برخی از آنها مقتبس از کتاب قرآن کریم است و مؤلف از کاربرد واژه «مثل» در مواضع آن در این کتاب پرهیز نکرده است.

امثال فارسی

مثل: دبیر با پرگار گفت: عجب سرگردانی. گفت: پا بر جای دارد و از نقطه غافل نیستم. (۸ چپ)

مثل: بدانکه چون شیخ نشسته با شد، مرید باید که دائم در مقام هیبت محو با شد چرا زیرا که شیخ از خوشه چینی خرمن نبوت، قدم بر قاب قوسین معنی دارد و بی واسطه حق تعالی با او مکالمه کند و پیوسته در حضور و مشاهده حق است. پس مرید باید که اگر خود جبرئیل باشد در پرتو ولایت شیخ، گنجشکی گردد بلکه پشه‌ای شود تا ولایت شیخ درو کارگر آید و سخن او به درد درو سرایت کند. (۳۱ راست)

مثل: روغن را اگر به آب بیامیزی، بر سر آب افتد و آمیخته نشود. مگر با کل ممزوج کنی در بن دریا که پای بست زیر آب گردد و عالم علیا را دست ندارد. (۴۵ راست)
این مثل مشهور است که اگر جهان آب گیرد بط را چه غم است. (۴۵ راست)

امثال عربی

کاربرد مثل در ذهن مؤلف از جایگاهی والا برخوردار است و وی حتی در انتخاب آیات و احادیث هم بی اعتنا به این مقوله نیست:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ (۸۵ چپ)

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا (۹۸ راست)
مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ (۱۰۰ چپ)
إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ (۱۰۱ چپ)

نتیجه‌گیری:

در پایان می‌توان این‌گونه بیان کرد که عید عاشق خبوشانی یا خوشانی و کتاب شگرف او که آن را در سه روز به رشته تحریر درآورده - «بلاغه المراد فی طریق الأورد» - به عنوان متنی برخاسته از تصوّف خراسان سالها ناشناخته بود است. این اثر فوائد زبانی، ادبی، جامعه‌شناختی و عرفانی ویژه‌ای دارد و از جنبه‌های مختلف، شایان مطالعه و تدقیق است. خوانندگان با مطالعه این اثر، اطلاعات دست‌اولی درباره آداب درویشی در تصوّف خراسان قرون هفتم و هشتم هجری قمری مکتب تصوّف خراسان به دست می‌آورند. فهلویات و امثال و اشعار این اثر، لایه‌هایی قابل توجه از کتابند و کتاب آکنده از معالم و معارف بلند عرفانی و اخلاقی است که آن را برای بهره‌برداری در هر زمان و مکانی درخور ساخته است.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن عربی، محمد بن علی بن محمد، محی الدین طائی حاتمی (تولد ۲۷ رمضان ۵۶۰ / ۷ اوت ۱۱۶۵، مورسیا، اندلس - درگذشت ۲۲ ربیع الثانی ۶۳۸ / ۱۰ نوامبر ۱۲۴۰، دمشق)، الفتوحات المکیه (۱۴ جلدی)، محقق: عثمان اسماعیل یحیی، ناشر: هیئة المصریه العامه للکتاب، ۱۹۸۵ م.
- ۲- پاپلی یزدی، محمدحسین، (۱۳۷۱)، کوچ نشینی در شمال خراسان، ترجمه: اصغر کریمی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۳- تفضلی، احمد، (بهار ۱۳۸۵)، فهلویات، نامه فرهنگستان، ترجمه: شکوهی، فریبا، ش. ۲۹.
- ۴- توحیدی اوغازی (کانیمال)، کلیم الله؛ مجله: مقام موسیقایی « پاییز و زمستان ۱۳۷۷ - شماره ۳، مقاله: اهمیت و اصالت موسیقی کردی خراسان.
- ۵- جلیل جلیل (۲۰۰۵ م)، سه‌خشتی‌های گُردی کُرمانجی خراسان (Sê Xişîyên Kurmancî yê Xorasanê)، با گلی شادکام، وین: انستیتو کردی.
- ۶- الجوهری، أبونصر إسماعیل بن حماد الفارابی (۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م)، الصحاح تاج اللغه وصحاح العربیة، تحقیق: أحمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة، بیروت: دارالعلم للملایین.
- ۷- جوینی، عطاملک علاءالدین بهاءالدین محمد بن شمس الدین محمد (۱۲۲۶-۱۲۸۳ م)، تاریخ جهانگشای جوینی، به تصحیح: محمد بن عبدالوهاب قزوینی (۱۳۲۸-۱۲۵۶ ش)، تهران: ۱۳۹۶، نشر هرمس.
- ۸- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، (۱۳۷۵)، تاریخ نیشابور. ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیع کدکنی. تهران: آگه.
- ۹- الحفنی، عبد المنعم، (۱۹۹۳ م)، موسوعة الفرق والجماعات والمذاهب الإسلامیة، دار الرشد الطبعة: الأولى سنة النشر.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر و همکاران (موسسه لغتنامه دهخدا)، (۱۳۷۷ ش)، لغت نامه، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱- الرازی، فخرالدین أبو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ ق)، مفاتیح الغیب = التفسیر الکبیر، الطبعة الثالثة، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۱۲- الزرکشی، بدر الدین، (۱۹۷۵ م)، البرهان فی علوم القرآن، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم، دار التراث.
- ۱۳- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۵)، ارزش میراث صوفیه، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۱۴- زمخشری، محمود بن عمکر، (۱۹۸۷ م)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، مصحح: حسین احمد، مصطفی، دار الکتب العربی، بیروت.
- ۱۵- السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (المتوفی: ۹۱۱ هـ)، الإیتقان فی علوم القرآن، هیئة المصریه العامه للکتاب، ۱۳۹۴ هـ / ۱۹۷۴ م.
- ۱۶- القزوینی، محمد یحیی بن محمد شفیع (قرن ۱۲ هجری قمری)، (۱۳۸۷ ش)، تهذیب و تصحیح:

ترجمان اللغة، مؤسسة شمس الضحى، تهران.

۱۷- القلمونی، محمد رشید بن علی رضا بن محمد شمس الدین بن محمد بهاء الدین بن منلا علی خلیفه الحسینی (المتوفی: ۱۳۵۴ هـ)، تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰ م.

۱۸- مجلسی، علامه محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، مؤسسة الوفاء.

۱۹- محدث، جلال، (۲۰۰۵)، بیست متن فلسفی و عرفانی به پارسی و تازی، انتشارات دانشگاه اویسالا UPSALIENSIS، سوئد.

۲۰- مرکز آمار ایران. (آبان ۱۳۸۵)، دفتر آمارهای جمعیت، نیروی کار و سرشماری. جمعیت و متوسط رشد سالان.

۲۱- مرکز آمار ایران. (آبان ۱۳۸۵)، دفتر آمارهای جمعیت، نیروی کار و سرشماری. خانوار و جمعیت استان‌ها برحسب ساکن و غیر ساکن.

۲۲- ملاً صدرا، محمد بن ابراهیم القوامی الشیرازی (۹۸۰ هـ- ۱۰۵۰ هـ / ۱۵۷۲ م- ۱۶۴۰ م)، تفسیر قرآن، نشر بیدار، قم، ۱۳۶۴.

۲۳- نذیر احمد، (تابستان ۱۳۵۰)، ایران شناسی، جلد دوم، شماره ۲.

۲۴- هجویری، علی بن عثمان بن علی جلابی عَزَوَی ملقب به داتا گنج بخش (م. ۴۸۰-۵۰۰ ق)، کشف المحجوب، به تصحیح: والتین ژوکوفسکی، لنینگراد: طبع دارالعلوم اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۲۶ م.

۲۵- یاقوت حموی، شهاب الدین ابی عبدالله، (۱۹۷۷ م)، معجم البلدان، بیروت: دارصادر.

26. Manafy. The Kurdish Political Struggles in A. Manafy. The Kurdish Political Struggles in Iran, Iraq, and Turkey: A Critical Analysis (illustrated ed.).

27. University Press of America, 2005. p. 6. ISBN 0-7618-3003-0, 9780761830030 (help).

28. Asatrian, Garnik. 2009. "Prolegomena to the Study of the Kurds". Iran and the Caucasus. 13 (1): 1-57. p.12

29. Studies on the Soviet Union (Journal 1949-1992) - 1971, Volume 11 - Page 71.